

رهنمودهایی از تفسیر المیزان (۳)

حسین سوزنجی

صراط مستقیم

مقدمه

در ادامه‌ی مباحث برگزیده از «تفسیر المیزان»، در این شماره بحثی درباره‌ی معنا و حقیقت صراط مستقیم خواهیم آورد که خلاصه‌ای از تفسیر آیات ۶ و ۷ سوره‌ی حمد است. این بحث از دو جنبه می‌تواند برای دبیران محترم دینی مفید باشد. اولاً بحث راه‌هدایت که مهم‌ترین محور دین است، در این آیات مورد توجه قرار گرفته است، ثانیاً در این بحث می‌توان یکی از بهترین نمونه‌های کاربرد روش تفسیر «قرآن با قرآن» را مشاهده کرد؛ به طوری که برای شرح این دو آیه، به بیش از ۴۰ آیه مراجعه شده است. در این مراجعه، نکته‌ی مهم این است که برخلاف تلقی سطحی و عامیانه از تفسیر قرآن با قرآن، این اقدام صرفاً با مراجعه به کتاب «المعجم المفهرس» انجام نشده است. زیرا اولاً در زمان نگارش تفسیر المیزان هنوز این کتاب تألیف نشده بود و ثانیاً و مهم‌تر این که، آیات مشابه که برای تفسیر یکدیگر به کار می‌روند، صرفاً از روی واژه‌های مشترک قابل ردیابی نیستند، بلکه درکی جامع از همه‌ی آیات قرآن برای انجام این روش تفسیر لازم است. به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی، شرط اصلی تفسیر قرآن با قرآن، تسلط بر کلیه‌ی معارف قرآن است، نه صرفاً مراجعه به معجم و واژه‌های مشابه.

مقدمات بحث

در لغت، واژه‌های صراط و سبیل نزدیک به هم هستند، اما از نظر اصطلاح قرآن کریم، تفاوت ظریفی بین آن‌ها وجود دارد. خدای تعالی در آیات «اهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت علیهم»^۱، صراط را با وصف «استقامت» توصیف کرده و سپس بیان داشته که این صراط مستقیم را کسانی می‌پیمایند که خداوند به آنان انعام فرموده باشد. و صراطی که چنین وصف و شأنی دارد، مورد درخواست شخص طالب عبادت قرار گرفته و نتیجه و غایت عبادت او واقع شده است. به عبارت دیگر، چنین شخصی از خدایش درخواست می‌کند که عبادت خالصش در چنین صراطی قرار گیرد.

توضیح و تفسیر آیه‌ی مورد بحث، نیازمند شرح چند نکته‌ی مقدماتی است:

۱. هر موجودی راهی به سوی خداوند دارد: خداوند سبحان در کلام مجیدش برای نوع بشر و بلکه برای تمامی مخلوقات خود، راهی معرفی کرده است تا از آن راه، به سوی پروردگارشان سیر کنند. درخصوص انسان فرموده است:

شرط اصلی تفسیر قرآن با قرآن، تسلط بر کلیه‌ی معارف قرآن است، نه صرفاً مراجعه به معجم و واژه‌های مشابه

«یا ایها الانسان انک کادحٌ الی ربک کدحاً فملاقیه»^۲ و درباره‌ی عموم موجودات فرموده است: «والیه المصیر»^۳، و نیز: «الآلی الله تصیر الامور»^۴. آیات دیگری نیز وجود دارند که به وضوح دلالت دارند بر این که تمامی موجودات راهی برای خود دارند و همه‌ی راهشان به سوی او منتهی می‌شود.^۵

۲. راه به سوی خدا به دو راه دور و نزدیک تقسیم می‌شود: از کلام خدای تعالی برمی‌آید که همه‌ی راه‌ها یک گونه نیستند، بلکه از یک نظر به دو قسم تقسیم می‌شوند.

توضیح مطلب این که، اولاً از برخی آیات فهمیده می‌شود که در مقابل صراط مستقیم؛ راه دیگری هست. مثلاً از آیات «فاننی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان، فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون»^۶ و «ادعونی استجب لکم ان الذین یرشدون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین»^۷ فهمیده می‌شود، بعضی هم هستند که غیر خدا را می‌خوانند و اجابت می‌کنند. همچنین، درمی‌یابیم که راه خدا نزدیک‌ترین راه است و عبارت است از عبادت و دعای او. آن‌گاه در مقابل، راه غیر خدا را دور معرفی می‌کند و می‌فرماید: «اولئک ینادون من مکان بعید»^۸ که معلوم می‌شود، غایت و هدف نهایی کسانی که ایمان به خدا ندارند و مسیر ایمان را نمی‌پیمایند، غایتی است دور.

تا این جا روشن شد که برای رسیدن به خدا دو راه وجود دارد: یکی دور و یکی نزدیک. راه نزدیک راه مؤمنان است و راه دور راه غیر از ایشان است و هر دو راه هم به حکم آیه‌ی ۶ سوره‌ی انشقاق، راه‌های خدا هستند.

۳. یک راه به سوی رفعت است و راه دیگر به سوی پستی یا حیرانی و درماندگی: علاوه بر تقسیم قبلی، تقسیم دیگری وجود دارد که یک راه را به سوی بلندی و راه دیگر را به سوی پستی منتهی می‌داند. در جایی می‌فرماید: «ان الذین کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها لاتفتح لهم ابواب السماء»^۹ و معلوم می‌شود، آن‌هایی که چنین نیستند، درهای آسمان به رویشان باز می‌شود؛ چون اگر هیچ‌کس به سوی آسمان نمی‌رفت و درهای آسمان را نمی‌کوبید، چنین مذمتی معنایی نداشت. همچنین، آیه‌ی «و من یحلل علیه غضبی فقد هوی» نیز دلالت بر راه سرازیری دارد، زیرا «هوی» به معنای سقوط کردن است.

قرآن کریم در جای دیگری می‌فرماید: «و من یتبدل الکفر بالایمان فقد ضلّ سواء السبیل»^{۱۰} که نشان می‌دهد، دسته‌ی سومی هستند که نه راهشان به سوی بالاست و نه به سوی سقوط، بلکه اصلاً راه را گم کرده و دچار حیرت شده‌اند. آنان که راهشان به سوی بالاست، کسانی هستند که ایمان به خدا دارند و از عبادت او استکبار نمی‌کنند. و آنانی که راهشان به

سوی پستی است، کسانی هستند که به ایشان غضب شده است. گروه سوم نیز اصلاً راه را گم کرده اند و شاید آیه ی ۷ سوره ی حمد، با تعبیر «الذین انعمت علیهم» و «المغضوب علیهم» و «الضالین» به این سه گروه اشاره می کند. به هر صورت، کاملاً آشکار است که صراط مستقیم، آن دو طریق دیگر نیست.

۴. راه نزدیک و به سوی رفعت، تقسیماتی دارد و صراط مستقیم آن است که هیچ نحوه گمراهی و شرک در آن راهی ندارد. از آیه ی «یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات»^{۱۱} برمی آید که همین طریق اول نیز تقسیماتی دارد و کسی که با ایمان به خدا به راه اول (یعنی سبیل مؤمنین) افتاده است، چنان نیست که دیگر ظرفیت تکاملش پر شده باشد، بلکه هنوز می تواند رشد کند که اگر بقیه ی ظرفیتش را هم به دست آورد، آن گاه از اصحاب صراط مستقیم خواهد شد.

توضیح این که:

اولاً باید دانست، هر ضلالتی شرک و هر شرکی ضلالت است؛ به شهادت آیه ی: «و من یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل»^{۱۲} و آیه ی «أن لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و آن اعبدوننی هذا صراط مستقیم و لقد اضل منکم جیلاً کثیراً»^{۱۳} که اولی کفر را ضلالت و دومی ضلالت را کفر و شرک می داند. همچنین، قرآن کریم شرک را ظلم و ظلم را شرک می داند، چنان که در آیه ی «انی کفرت بما اشركتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم»^{۱۴} کار این ظالمان که تحت اضلال شیطان بوده اند، شرک خوانده شده است. آیه ی «الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون»^{۱۵} نیز ظلم را شرک و مقابل ایمان دانسته است؛ زیرا هدایت و ایمنی از ضلالت یا عذاب را مترتب بر داشتن ایمان و نبودن ظلم دانسته است. خلاصه این که مصداق ضلالت و شرک و ظلم در خارج مشترک است، هرچند مفهوم این سه با هم فرق دارد.

ثانیاً، در صراط مستقیم که صراط غیر گمراهان است، هیچ گونه ضلالت و شرک و ظلمی نباید راه داشته باشد؛ نه

ضلالت در باطن و قلب مثل کفر و خاطرات ناشایست، و نه در ظاهر و بدن مانند معصیت و یا قصور در اطاعت؛ و این همان حق توحید علمی و عملی است. توحید هم همین دو مرحله را دارد و شق سومی برایش نیست و به فرموده ی قرآن کریم: «فماذا بعد الحق الا الضلال»^{۱۶}. آیه ی ۸۲ سوره ی انعام هم بر همین معنا منطبق است، زیرا که امنیت طریق را اثبات کرده و به ابتدای تام و تمام وعده می دهد^{۱۷} و این یکی از صفات صراط مستقیم است.

۵. اصحاب صراط مستقیم نه تنها دل ها و اعمالشان از

هر چند شریعت اسلام کامل ترین شرایع است، ولی کامل تر بودن شریعت غیر از کامل تر بودن متشرع است

هر ضلالت و ظلمی مبراست، بلکه از نعمت علمی مخصوصی نیز بهره مندند که از سایر مؤمنین خالص بالاترند: اصحاب صراط مستقیم دارای ثبات قدم به تمام معنا هستند؛ هم در فعل و قول و هم در ظاهر و باطن. امکان ندارد که جز در اطاعت خدا باشند، چرا که خداوند می فرماید: «و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً»^{۱۸} البته این ایمان و اطاعت را در آیات قبل چنین تفسیر کرده بود که: «فلا وربک لایؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً، ولو آنا کتبتنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من ديارکم ما فعلوه الا لقلیل منهم ولو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیراً لهم و اشدّ ثبیتاً»^{۱۹} تازه، مؤمنینی که چنین ثبات قدمی دارند، پائین تر از اصحاب صراط مستقیم دانسته شده اند؛ زیرا در همین آیه ی ۶۸ سوره ی نساء فرموده است، چنین مؤمنین ثابت قدمی همراه و رفیق «الذین انعم الله علیهم» (یعنی همان اصحاب صراط مستقیم) هستند، نه جزو آنان.^{۲۰}

پس اصحاب صراط مستقیم از این مؤمنین که دل ها و

شریفه ی «قد جائکم من الله نور و کتاب مبین، یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور»^{۲۷} به این نکته اشاره دارد. زیرا سبیل را متعدد و صراط را واحد دانسته است؛ حال یا این است که صراط مستقیم همه ی آن سبیل هاست، یا این که سبیل ها مانند راه های فرعی اند که بعد از اتصال به یکدیگر، به صورت صراط مستقیم و شاهراه درمی آیند.

۷. سبیل، بر خلاف صراط مستقیم، می تواند با مقداری ضلالت جمع شود. نسبت صراط مستقیم به سبیل ها، مثل نسبت روح به بدن است: از آیه ی شریفه ی «و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون»^{۲۸} برمی آید که مرحله ای از شرک (که همان ضلالت است) با ایمان (که یکی از سبیل هاست) جمع می شود، و این فرق دیگری میان سبیل و صراط است. سبیل با شرک جمع می شود، ولی دیدیم که صراط مستقیم با ضلالت و شرک جمع نمی شود و آیه ی ۷ سوره ی حمد تأکید

اعمالشان از هر گونه ضلالت و شرک و ظلم به کلی میراست، نیز بالاترند. تدبیر در این آیات نشان می دهد که چنین مؤمنین با فضیلتی هنوز ظرفیتشان کاملاً تکمیل نشده است و هنوز می توانند از همراهی با «الذین انعم الله علیهم» فراتر روند و با پر کردن بقیه ی ظرفیت خود، جزو «الذین انعم الله علیهم» قرار گیرند. همچنین، بعید نیست که این بقیه ظرفیت، نوعی علم و ایمان خاص به خدا باشد، زیرا آیه ی «یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات»^{۲۹}، دارندگان علم را از مؤمنین بالاتر دانسته است. پس برتری «الذین انعم الله علیهم» بر مؤمنین، به داشتن همان علمی است که خدا به آنان داده، نه علمی که خود از مسیر عادی کسب کنند. پس اصحاب صراط مستقیم که «انعم الله علیهم» هستند، به خاطر داشتن این نعمت [علمی] ویژه، حتی از دارندگان ایمان کامل منزلت بالاتری دارند.

۶. «صراط» خدا امری واحد است و شاهراهی است که بر همه ی «سبیل» های رسیدن به خدا سیطره و احاطه دارد: خداوند متعال، در کلام مجیدش، بارها نام صراط و سبیل را برده و با این که جز یک صراط مستقیم به خود نسبت نداده، اما سبیل های متعددی را به خود نسبت داده است. پس معلوم می شود، میان خدا و بندگان، چند سبیل و یک صراط مستقیم برقرار است. مثلاً درباره ی سبیل فرموده است: «والذین جاهدوا فینا لنهذبهم سبلنا»^{۳۰} یا گاهی آن را به برخی بندگان خود نسبت داده است، مثلاً یک جا به رسول خدا نسبت داده و فرموده است: «قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة»^{۳۱}، یا به توبه کاران نسبت داده و فرموده است: «سبیل من اناب الی»^{۳۲}، و یا به مؤمنین: «سبیل المؤمنین»^{۳۳} اما هر جا صحبت از صراط مستقیم به بیان آمده: آن را یکی دانسته و جز در آیه ی ۷ سوره ی حمد، در هیچ مورد صراط مستقیم را به کسی از خلائق نسبت نداده است.^{۳۴} پس سبیل غیر از صراط مستقیم است، چون سبیل متعدد است و براساس تفاوت رهروان، راه عبادت متفاوت می شود؛ برخلاف صراط مستقیم که یکی است و مانند بزرگراهی است که همه ی راه های فرعی بدان منتهی می شوند، همچنان که آیه ی

مزیت اصحاب صراط مستقیم بر بقیه و نیز مزیت صراط آنان بر سبیل سایرین، تنها به علم است، نه عمل

داشت که: «ولا الضالین». دقت در این آیات نشان می دهد که هر سبیلی با مقداری نقص، یا با حداقل امتیاز می تواند محقق شود؛ برخلاف صراط مستقیم که هیچ نقصی در آن راه ندارد. به علاوه، صراط مستقیم همه یکی است و صراط مستقیم هر کس غیر از صراط مستقیم شخص دیگر نیست؛ برخلاف سبیل ها که هر یک مصداقی از صراط مستقیم هستند. این معنا از برخی آیات فوق و نیز آیاتی نظیر: «و ان اعبدوننی هذا صراط مستقیم»^{۳۵} و «قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم دیناً قیماً ملة ابراهیم حنیفاً»^{۳۶} نیز استفاده می شود، زیرا هم عبادت و هم دین صراط مستقیم خوانده شده اند؛ با این که این دو در همه ی سبیل ها مشترکند. پس می توان گفت، مثل صراط مستقیم به سبیل های خدا، مثل روح است به بدن. همان طور که بدن یک انسان در زندگی اش

حالات متفاوتی دارد، ولی در همه حال روح او همان روح است. و نیز بدن ممکن است به احوالی مبتلا شود که روح او صرف نظر از بدنش، اقتضای آن را نداشته باشد؛ برخلاف روح که چون مفطور به فطرت الهی است و «لا تبدیلی لخلق

صراط مستقیم راهی است به سوی خدا و هر راه دیگری که خلاق به سوی خدا دارند، شبهه‌ای از آن است

الله^{۳۱}، هیچ‌گاه در اصل ذات خود دگرگون نمی‌شود. به همین ترتیب، سبیل به سوی خدا همان صراط مستقیم است. با این تفاوت که هریک از سبیل‌های مؤمنین و منیبین... ممکن است از داخل یا خارج دچار آفتی شود. به هر حال، سبیل مراتب متفاوتی دارد که برخی خالص و برخی آمیخته با شرک و ضلالت هستند، برخی راهی کوتاه‌تر و برخی دورترند. اما هرچه هست، به سوی صراط مستقیم می‌رود؛ و به معنایی دیگر، آن گونه که توضیح دادیم، همان صراط مستقیم است.^{۳۲}

نتیجه‌گیری

صراط مستقیم راهی است به سوی خدا و هر راه دیگری که خلاق به سوی خدا دارند، شبهه‌ای از آن است. یعنی هر راهی که فرض شود، آن مقدار آدمی را به سوی خدا و حق راهنمایی می‌کند که خودش از صراط مستقیم بهره‌مند باشد؛ اگر مقدار کمی از صراط مستقیم را دارا باشد، رهروی خود را کم‌تر به سوی خدا می‌کشانند و اگر بیش‌تر داشته باشد، بیش‌تر. اما خود صراط مستقیم بی‌هیچ قید و شرطی رهروی خود را به سوی خدا هدایت می‌کند و می‌رساند و برای همین، خداوند نام آن را صراط مستقیم گذاشت. زیرا «صراط» به معنای راه روشن است و از ماده‌ی «ص ر ط» گرفته شده که به معنای بلعیدن است و گویی این راه روشن رهروی خود را می‌بلعد و نمی‌گذارد از درونش منحرف شود. و کلمه‌ی «مستقیم» به معنای هر چیزی است که بخواهد بدون تکیه بر

امور دیگر، روی پای خود بایستد و بر کنترل خود و متعلقاتش مسلط باشد. پس مستقیم اشاره به امری دارد که تغییر ناپذیر و ثابت است. و بدین ترتیب، «صراط مستقیم» یعنی راه روشنی که در هدایت مردم و رساندنشان به سوی غایت واقعی تخلف نکند و صد در صد اثر خود را بگذارد؛ چنان که خداوند تعالی می‌فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةِ مَنْه وَفَضْلٍ وَبِهِدِيمِهِم إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا.»^{۳۳} و نیز می‌فرماید: «فَمَنْ يردِ اللَّهَ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يردِ أَنْ يَضْلُهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ وَ هَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا.»^{۳۴} همچنین، در آیه‌ی «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ، أَنْ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»^{۳۵}، صراط مستقیم خود را غیرقابل تخلف و تغییر، و دائمی معرفی کرده است و در حقیقت می‌خواهد بفرماید: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا.»^{۳۶}

ثمرات بحث

از آنچه تاکنون درباره‌ی صراط مستقیم گفته شد، پنج نکته دریافت می‌شود:

الف) اختلاف مراتب هدایت و گمراهی و رابطه‌ی آن‌ها با صراط مستقیم: راه‌هایی که به خدای متعال منتهی می‌شوند، از نظر نقص و کمال، نایابی و رواج، و دوری و نزدیکی نسبت به منبع حقیقت و صراط مستقیم متفاوتند. مانند طریق اسلام، ایمان، عبادت، اخلاص و اخبات از یک طرف، و کفر، شرک، جحود، طغیان و معصیت از طرف دیگر. چنان‌که قرآن کریم درباره‌ی هر دو صنف فرموده است: «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُوقِفَهُم أَجْرَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.»^{۳۷} این معنا نظیر معارف الهی است که عقول در گرفتن و درک آن متفاوتند، زیرا استعدادها متفاوت هستند. چنان‌که آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی رعد نیز بر این مطلب دلالت داشت.

ب) هیمنه و برتری اصحاب صراط مستقیم بر دیگران:

همان طور که صراط مستقیم مهیمن و فوق همه‌ی سبیل‌هاست، اصحاب صراط مستقیم که خداوند آنان را در آن صراط جای داده، مهیمن و فوق همه‌ی مردمند. چون خداوند متعال خودش امور آنان را بر عهده گرفته و آن‌ها را وسیله‌ای در انجام امور مردم قرار داده و هدایت مردم را به آن‌ها واگذار کرده و فرموده است: «و حسن اولئک رفیقاً»^{۳۸} و نیز فرموده است: «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^{۳۹} به حکم آیه‌ی اول که متن کامل آن قبلاً گذشت، اصحاب صراط مستقیم (یا صراط «الذین انعم الله علیهم») را انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین معرفی کرده و به حکم آیه‌ی دوم و با در نظر گرفتن روایات متواتر^{۴۰}، امیرالمؤمنین علی (ع) را فاتح این صراط دانسته است.

ج) معنای هدایت به سمت صراط مستقیم: با روشن شدن معنای صراط مستقیم، معنای هدایت به صراط مستقیم نیز روشن می‌شود. فقط^{۴۱} در این جا اشاره می‌کنیم که هدایت به معنای نشان دادن هدف به وسیله‌ی نشان دادن راه است که خود این کار، نوعی رساندن به هدف نیز محسوب می‌شود و این هدایت همواره کار خداست. البته سنت خدای متعال این است که امور را از مجرای اسباب به جریان اندازد. در نتیجه، در مسأله‌ی هدایت هم در عین حال که فرموده است: «انک لاتهدی من احببت ولكن الله یهدی من یشاء»^{۴۲}، در جایی دیگر، از قول مؤمن آل فرعون حکایت می‌کند: «یا قوم اتبعون سبیل الرشاد»^{۴۳} پس خداوند در مسأله‌ی هدایت هم وسیله‌ای فراهم می‌کند تا هدف برای هر کس که او بخواهد روشن شود و بنده در مسیر زندگی به هدف نهایی خود برسد. از همین رو می‌فرماید: «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام»^{۴۴} «ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله، ذلک هدی الله یهدی به من یشاء»^{۴۵}

نکته‌ی مهم این است که همان طور که سبیل‌ها متفاوتند، هدایت نیز بنا بر اختلاف آن‌ها متفاوت می‌شود. پس برای هر سبیلی هدایتی است، قبل از آن و مختص به آن. آیه‌ی

شریفه‌ی «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا»^{۴۶} نیز به این اختلاف اشاره دارد. زیرا فرق است بین این که بنده‌ی خدا در راه خدا جهاد کند یا برای خدا جهاد کند. در اولی شخص مجاهد، سلامت سبیل و از میان برداشتن موانع آن را می‌خواهد، اما در دومی خود خدا را می‌خواهد و خدا هم هدایت به سوی سبیل را برایش ادامه می‌دهد؛ البته سبیلی که لیاقت و استعدادش را داشته باشد، و همچنین از آن سبیل به سبیلی دیگر، تا جایی که وی را مختص به ذات خود - جلت عظمته - می‌کند.

د) ذو مراتب بودن تحقق هدایت (هدایت در هدایت): از آن جا که صراط مستقیم در تمامی سبیل‌های متفاوت محفوظ است، این مطلب صحیح است که یک انسان هدایت شده، باز هم به سوی آن هدایت شود، یعنی از سبیلی که قبلاً به آن هدایت شده بود، به سبیلی که فوق آن است، هدایت شود. پس اگر می‌بینیم، بندگان هدایت شده‌ی خدا همه روزه می‌گویند: «ما را به سوی صراط مستقیم هدایت فرما»، نباید بگوییم آن‌ها که هدایت شده‌اند، دیگر چرا طلب هدایت می‌کنند. زیرا صراط در ضمن همه‌ی سبیل‌هاست و او از مرتبه‌ای از صراط (یعنی از یک سبیل) به مرتبه‌ی بالاتر (یعنی به سبیلی دیگر) هدایت می‌شود.

با توجه به بحث فوق، این اشکال هم پاسخ داده می‌شود که برخی می‌گویند: مسلمانی که دینش کامل‌ترین دین‌ها و صراطش مستقیم‌ترین صراط است، چرا درخواست هدایت به سوی صراط مستقیم می‌کند؟ پس معلوم است که وی خود را در صراط مستقیم نمی‌داند. پاسخ این است که هر چند شریعت اسلام کامل‌ترین شرایع است، ولی کامل‌تر بودن شریعت غیر از کامل‌تر بودن متشرع است. و آن مسلمان در واقع تقاضا می‌کند که خدایا مرا به مرتبه‌ی بالاتری از ایمان و عمل صالح برسان. یک مثال ساده مطلب را روشن می‌سازد: هر چند شریعت اسلام از شریعت نوح، موسی و عیسی (علیه السلام) کامل‌تر است، ولی به این معنا نیست که فرد مسلمان معمولی، از نظر کمالات معنوی

به پایه ی نوح، موسی و عیسی (علیهم السلام) می رسد؛ بلکه دارنده ی مقام توحید کامل و خالص، هر چند از اهل شریعت های گذشته باشد، کامل تر و برتر از کسی است که به آن مرتبه از توحید و اخلاص نرسیده است، و جا دارد که چنین کسی، دائماً درخواست هدایت به صراط مستقیم را داشته باشد.^{۲۷}

ه) مزیت اصحاب صراط مستقیم بر بقیه، به علم است، نه به عمل: مزیت اصحاب صراط مستقیم بر بقیه و نیز مزیت صراط آنان بر سبیل سایرین، تنها به علم است، نه عمل. آنان به مقام پروردگارشان علمی دارند که دیگران ندارند. زیرا قبلاً گفتیم، در سبیل های پائین تر صراط مستقیم، اعمال صالح کامل و بدون نقص نیز وجود دارند و وقتی برتری اصحاب صراط مستقیم به عمل نیست، فقط علم باقی می ماند. اما درباره ی این که آن علم چه علمی و چگونه علمی است، در جایی دیگر^{۲۸} بحث خواهیم کرد. در این جا تنها می گویم، آیه ی «یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اتوا العلم درجات»^{۲۹} و نیز آیه ی «الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه»، به این مزیت اشاره می کند. زیرا نشان می دهد، آنچه خودش به سوی خدا بالا می رود، کلمه ی طیب و علم است و اما عمل صالح، اثرش کمک به بالا رفتن علم است.^{۳۰}

زیرنویس:

۱. حمد / ۶ و ۷: ما را به صراط مستقیم هدایت فرما؛ صراط کسانی که بر آنان انعام فرمودی.
۲. انشقاق / ۶: ای انسان، بی تردید تو به سوی پروردگارت در تلاش هستی که این تلاش سرانجام به ملاقات او خواهد انجامید.
۳. تغابن / ۳: بازگشت به سوی اوست.
۴. شوری / ۵۳: بدان که همه ی امور به سوی او برمی گردد.
۵. برای مطالعه ی بیش تر در این باب، به کتاب انسان از آغاز تا انجام، نوشته ی علامه طباطبائی، ترجمه ی صادق لاریجانی مراجعه کنید.
۶. بقره / ۲: ۱۸۶: ... من نزدیکم، جواب هر کسی که مرا بخواند، هنگامی که مرا بخواند می دم، پس مرا اجابت کنند و به من ایمان

آورند تا بلکه رشد یابند.

۷. غافر / ۶۰: مرا بخوانید تا جواب شما را بدهم، چرا که کسانی که از عبادت من سرپیچی می کنند و تکبر می ورزند، با خواری و ذلت وارد جهنم خواهند شد.

۸. فصلت / ۴۴: آنان را از مکانی دور صدا می زنند.

۹. اعراف / ۴۰: کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و از پذیرش آن استکبار ورزند، درب های آسمان به رویشان باز نمی شود.

۱۰. بقره / ۲: ۱۰۸: کسی که کفر را به جای ایمان بنشاند، راه میانه را گم کرده است.

۱۱. مجادله / ۱۱: خداوند کسانی را که ایمان آورده اند رفعت می دهد و کسانی را که به آن ها علم داده شده است، به درجاتی بالا می برد.

۱۲. ر. ک: پاورقی ۱۰.

۱۳. یس / ۶۲: ... که شیطان را نپرسید که او دشمنی آشکار برای شماست و مرا بپرسید که این همان صراط مستقیم است؛ در حالی که شیطان بسیاری از شما را گمراه کرد.

۱۴. ابراهیم / ۲۲: [شیطان در قیامت می گوید:] من به آنچه شما پیش از این شرک می ورزیدید، کافر بودم؛ قطعاً که ظالمین عذابی دردناک دارند.

۱۵. انعام / ۸۲: آنان که ایمان آوردند و ایمانشان را به ظلمی نیالودند، برایشان امنیت است و هدایت یافتگانند.

۱۶. یونس / ۳۲: پس بعد از حق، جز ضلالت چه چیزی باقی ماند؟

۱۷. از تعبیر «و هم مهتدون» این نتیجه گرفته شده است، زیرا این تعبیر اولاً هیچ قید و شرطی ندارد، پس تمام هدایت است و ثانیاً به صورت اسم فاعل آمده که دلالت بر قطعیت دارد، درحالی که اگر به صورت فعل «یهتدون» می آمد، بر چنین قطعیت و حتمیتی دلالت نمی کرد.

۱۸. نساء / ۶۹: و کسانی که از خدا و رسول اطاعت کنند همراه با کسانی خواهند بود که خداوند بر آن ها انعام فرموده، یعنی انبیا و صدیقان و شهدا و صالحان، که اینان نیکو رفیقانی هستند.

۱۹. نساء / ۶۶-۶۷: نه، قسم به پروردگارت که ایمان واقعی نمی آورند مگر وقتی که در اختلافاتی که بینشان رخ می دهد، تو را حاکم قرار دهند و به هر حکمی که می کنی راضی باشند و احساس کدورت نکنند و کاملاً تسلیم باشند؛ به حدی که اگر ما واجب کنیم که خود را به کشته شدن [جهاد] اندازید، یا از شهر و دیارتان بیرون شوید، چنین کنند. ولی جز عده ی کمی از آن ها، این طور نیستند.

حال آن که اگر این چنین به توصیه ها عمل کنند، برای خودشان بهتر و در استواری شان مؤثرتر است.

۲۰. آیه ۱۹ سوره ی حدید هم قریب به همین مضمون را اثبات می کند. می فرماید: «والذین آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم». زیرا در این آیه، مؤمنین را به صدیقان و شهدا ملحق کرده و به عنوان پاداش، همانند اجر و نور صدیقان و شهدا را برای مؤمنین هم قرار داده است.

۲۱. ر. ک: پاورقی ۱۱.

۲۲. عنکبوت / ۶۹: و آنان که برای ما جهاد کنند، قطعاً راه هایمان را نشانمان خواهیم داد.

۲۳. یوسف / ۱۰۸: بگو این راه من است که مردم را با بصیرت به سوی خدا دعوت می کنم.

۲۴. لقمان / ۱۵: راه کسانی که به سوی من رجوع کنند.

۲۵. نساء / ۱۱۵: راه مؤمنین.

۲۶. در این جا شاید این سؤال پیش آید که همین مورد یک مثال نقض است و لذا نمی توان گفت صراط همواره واحد است. پاسخ این است این کسانی که صراط به آن ها نسبت داده شده، براساس انعام الهی به این مقام رسیده اند و در واقع طبق حدیث قدسی معروف، گوش و چشم و عمل آن ها، گوش و چشم و عمل الهی شده است. پس وقتی کاری به این ها نسبت داده می شود، گویی مستقیماً به خود خدا نسبت داده شده است، چون این ها خلیفه الله هستند. این مضمون در آیات متعددی نیز مورد اشاره واقع شده است. مثلاً خداوند از توصیف توصیفگران منزّه شمرده شده، غیر از توصیف مخلصین، یعنی توصیف کسانی که خود خدا آن ها را خالص کرده است: سبحان الله عما یصفون الاهداء الله المخلصین (صافات ۱۶۰-۱۵۹).

۲۸. یوسف / ۱۰۶: اکثر آن ها به خدا ایمان نمی آورند، مگر این که [در همین ایمان شان] شرک دارند.

۲۹. یس / ۶۱: و مرا بپرستید که این صراط مستقیم است.

۳۰. انعام / ۱۶۱: بگو بی تردید پروردگام مرا به سوی صراط مستقیم که دینی است قیم و [نیز] شیوهی حنیف ابراهیم بوده، هدایت فرموده است.

۳۱. روم / ۳۰: خلقت خدا تغییر پذیر نیست.

۳۲. خداوند این معنا را که سبیل هایی که به سوی او منتهی می شوند، متکثر و همگی مصداقی از صراط مستقیمند، در مثلی که از حق و باطل زده بیان کرده است و در آیه ی ۱۷ سوره ی رعد می فرماید: «انزل

من السماء ماء فسال اودية بقدرها فاحتمل السيل زبداً رابياً و مما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله كذلك یضرب الله الحق و الباطل فأماً الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکت فی الارض كذلك یضرب الله الامثال.» در این مثال، ظرفیت دل ها و فهم ها در گرفتن معارف و کمالات، متفاوت دانسته شده، در عین این که همه ی آن معارف، مانند باران به یک رزق آسمانی متکی هستند.

۳۳. نساء / ۱۷۵: و اما آن هایی که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند، به زودی خدا آنان را در رحمت و فضلی از جانب خود درآورد و به سوی خود به صراط مستقیم هدایت کند.

۳۴. انعام / ۱۲۶-۱۲۵: پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، سینه اش را برای پذیرش اسلام می گشاید، و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می کند؛ چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می رود. این گونه خداوند پلیدی را بر آنان که ایمان نمی آورند، مسلط می سازد. و این صراط مستقیم پروردگار تو است.

۳۵. حجر / ۴۲: بگو این صراط مستقیم است که بر من وارد می شود. تو بر بندگان من تسلطی نداری؛ مگر آن گمراهانی که خودشان از تو پیروی کنند.

۳۶. فاطر / ۴۳: برای سنت خدا نه تبدیل خواهی و نه تحول و دگرگونی.

۳۷. احقاف / ۱۹: برای هر یک، درجانی است از آنچه انجام می دهند تا خداوند اعمالشان را به تمامه به آن ها برگرداند، و به آن ها ستم نمی شود.

۳۸. نساء / ۶۹: اینان بهترین رفیقانند.

۳۹. مائده / ۵۵: تنها ولی و سرپرست شما خداست و پیامبرش و نیز کسانی که ایمان آورده اند و نماز می گذارند و در حال رکوع صدقه می دهند.

۴۰. علامه طباطبایی در بحث روایتی در ص ۶۵-۶۰ از جلد اول ترجمه ی تفسیر المیزان، روایات مربوطه را از کتاب های شیعه و سنی نقل کرده است که برای رعایت اختصار، از آوردن آن ها در این جا صرف نظر کردیم.

۴۱. برخی از مفسران در این جا بین مواردی که کلمه ی هدایت با حرف اضافه ی «الی» توأم شود و مواردی که توأم نشود (مثل همین آیه ی ۶ سوره ی حمد) تفکیک کرده و گفته اند، در حالت اول هدایت فقط به معنی دلالت کردن و نشان دادن راه است و در حالت دوم به معنای رساندن به هدف است که علامه طباطبایی با شواهد قرآنی،

خطای این نظر را نشان داده است و ما برای رعایت اختصار، اجمالاً فقط چکیده‌ی بحث را آوردیم.

۴۲. قصص / ۵۶: تو هر کس را که دوست داری هدایت نمی کنی، بلکه خداست که هر کس را بخواهد هدایت می کند.

۴۳. غافر / ۳۸: ای مردم مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشدآور برسانم.

۴۴. انعام / ۱۲۵: خداوند هر کس را که بخواهد هدایت کند، سینه‌ی او را برای اسلام می گشاید.

۴۵. زمر / ۲۲: «سپس بدن و دل هایشان به سوی یاد خدا نرم می شود. این هدایت خداست که هر که را بخواهد هدایت می کند.»

توجه شود که اگر نرم شدن (لینت) با حرف «الی» متعدی شده، از این جهت است که نوعی میل و اطمینان به چیزی را متضمن است و درحقیقت این نرم شدن عبارت است از صفتی که خدا در قلب بنده‌اش

پدید می آورد که به خاطر آن صفت یاد خدا را می پذیرد و بدان میل می کند و اطمینان و آرامش می یابد.

۴۶. ر. ک: پاورقی ۲۲.

۴۷. برخی مفسران به این اشکال چنین پاسخ داده اند که: «دین خدا در همه‌ی ادوار بشریت یکی بوده و آن هم اسلام است و

معارف اصولی آن که توحید و نبوت و معاد است و پاره‌ای از فروعی که متفرع بر آن اصول است نیز در همه‌ی شرایع یکی بوده

و تنها مزیت شریعت محمدیه (ص) بر شرایع قبلی این است که احکام فرعی‌ی آن وسیع تر و شامل شوون بیش تری از زندگی

انسان هاست و بر حفظ مصالح بندگان عنایت بیش تری شده است. از سوی دیگر، برای اثبات معارفش، تنها به یک طریق

استدلالی بسنده نشده، بلکه همه‌ی انحاء استدلال از قبیل حکمت و موعظه‌ی حسنه و جدال احسن مورد استفاده قرار گرفته

است. پس هم وظایف مسلمان امروز سنگین تر از مسلمان عهد مسیح (ع) است و هم معارف دینی‌اش بیش تر و وسیع تر است.

درنتیجه، در برابر هر یک از تکالیف و معارفش، یک انحرافی هست و قهراً به هدایت بیش تری نیازمند است و از این رو از

خداوند درخواست می کند که در سر دوراهی‌های بسیار، به راه مستقیم هدایتش کند...»

اما این پاسخ صحیح نیست و مبتنی بر اصول و مبانی نادرستی است، زیرا چنین تصور کرده که حقیقت و واقعیت معارف اصولی

دین یکی است. مثلاً واقعیت ایمان به خدا در نوح (ع) و در یک فرد از امت او یکی است و شدت و ضعفی در کار نیست و سخاوت و

شجاعت و علم و تقوا و صبر و حلم و ترس از خدا و سایر کمالات

معنوی پیامبر اسلام با افراد امتش مثل هم است و تنها تفاوت پیامبر با افراد امتش در این است که خداوند او را بزرگ تر اعتبار کرده و

افراد امتش را کوچک تر اعتبار نموده، بدون این که این اعتبار متکی بر تکوین و واقعیت خارجی باشد. نظیر عبارات انسانی که یکی را

شاه و بقیه را رعیت او اعتبار می کنیم، بدون این که از حیث وجود انسانی تفاوتی داشته باشد. چنین تصویری ناشی از این است که

این گونه افراد برای ماده اصالت قائلند و تنها امر ماورای ماده را خدا می دانند؛ آن هم به عنوان یک استثنا. و عامل این انحراف فکری

دو چیز است: یا به خاطر اعتمادی که به علوم مادی دارند و می پندارند حس برای ما کافی است و احتیاجی به ماورای

محسوسات نداریم، و یا العیاذ بالله، قرآن را لایق نمی دانند که پیرامون آیتش تدبیر کنند و می گویند فهم عامی در درک معانی آن

کافی است (ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۵۸-۵۹).

۴۸. علامه طباطبایی وعده کرده اند که این بحث را در تفسیر آیه‌ی «انزل من السماء ماءً افسالت اودیةً بقدرها...» (سوره‌ی رعد آیه‌ی ۱۷)

بیاورند، اما در آن جا (ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۶۴-۴۵۷)

در این خصوص بحث مبسوطی ندارند و تنها اشاره‌ای دارند که: «مثل اعتقاد حق در دل مؤمن، مثل آب نازل شده از آسمان و جاری در مسیل هاست که هر یک با اختلافی که در وسعت و ظرفیت

دارند، به قدر ظرفیت خود از آن استفاده نموده، مردم از آن منتفع گشته، دل هایشان زنده می شود و خیر و برکت در ایشان باقی می ماند.

بر خلاف اعتقاد باطل در دل کافر که مثلش مثل کفی است که روی سیل می افتد و چیزی نمی گذرد که از بین می رود. هم چنان که فرموده است: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» (ابراهیم / ۱۷).

۴۹. ر. ک: پاورقی ۱۱. برای شرح این آیه، ر. ک: ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۲۷.

۵۰. فاطر / ۱۰: «کلمه‌ی طیب به سوی خدا بالا می رود و عمل صالح آن را بالا می برد.»

۵۱. علامه طباطبایی بحث تفصیلی در این مورد را در ذیل همین آیه، در ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۰-۲۸ مطرح کرده

است و مخصوصاً شاهد مهمی که این کلمه‌ی طیب، همان اعتقاد پاک و خالص است و مهم ترین نمونه‌اش اعتقاد به توحید است ارائه

کرده، این آیه‌ی شریفه است که: «ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اكلها کل حین یاذن ربها»

(ابراهیم / ۲۵-۲۵).